



گلگشتی در آسمان معرفت

علی مختاری

این کتاب شرح زندگانی دوازده ستاره درخشان آسمان معرفت است، یعنی حضرات آیات:

علامه سید محمد حسین طباطبایی، عارف ربّانی میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، علامه ذوفنون میرزا ابوالحسن شعرانی، آخوند ملا محمد آملی، آیه الله شیخ محمد تقی آملی، علامه میرزا مهدی الهی قمشه ای، حکیم فقیه حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، علامه مولا محمد مهدی نراقی، حکیم متّالّه سید ابوالحسن جلوه، علامه محمد حسین فاضل تونی، حکیم متّالّه حاج ملاهادی سبزواری و استاد علامه حسن حسن زاده آملی.

این آسمان دارای دوازده بُرج و ماه معنویت است که شرح حال علمی و عرفانی آنان از دفتر دل به بیان و بنان استاد حسن زاده به صحنه صفحه ها نشسته است.

این ستارگان هدایت که از مفاخر در گذشته جهان اسلام اند، هر کدام با واسطه یا بی واسطه سمت استادی حضرت آیه الله حسن زاده - دام ظلّه - را داشته اند و زندگینامه علمی و عملی هر یک به مناسبتی و با حال و هوای ویژه ای، به صورتهای نگارش، سخنرانی، مصاحبه توسط حضرت استاد فراهم آمده است که خواننده را با اختران بزرگ سپهر معارف، هم نشین می کند و در ملکوت معنویت، به میهمانی ارباب معرفت می برد.

اینک در بیشتر کشورها «سازمان میراث فرهنگی» ایجاد شده، و هفته و روز میراث فرهنگی اعلام کرده اند - که امری شایسته و ستودنی است - لیکن پاسداشت میراث، اغلب چهره به سوی خاک دارد نه افلاک، و فرشی اند نه عرشی؛ هنرها را در

در آسمان معرفت: تذکره اوحدی از عالمان ربّانی، حسن حسن زاده آملی، گردآوری و تنظیم: محمد بدیعی (چاپ دوم: قم، انتشارات تشیع، ۱۳۷۵)، ۳۸۶ص

حَقّاریها، سفالینه ها، نقش و نگار اشیای تزئینی، گچ بری مقرنسها، منبت کاری قلمدانها، شکل و شمایل کاخ شاهان و تصاویر دیواره و پرده حرمسراها، و در ترسیم طرح لباس اعیان و اشراف، نگاره و نقوش کوهها و دل سخت سنگهای سیاه و خاکستری و لاجوردی جستجو می کنند. بدیهی است اینها همه می تواند آینه هنر باشد ولی آیا باید همواره سر به زیر داشت؟ مگر انسان نمی تواند سروسان به آسمان بنگرد و به هنرهای والاتر توجه کند؟ ای کاش می شد موزه معنویتها ساخت و سر بر آستانه آسمانیان سایید که:

ما ز ملک برتریم از ملک افزونتریم

زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست

«در آسمان معرفت» دریچه ای است به این سمت و سو؛ در

واقع، تاریخی است منزّه از آلاینده گی جریانه های تاریخنگاری، و نشاندهنده نکات نغز و راز و رمز موقّیّت، و مشتمل بر فوایدی فراوان که شرح هر کدام فرصتی فراختر می طلبد. اینک با نگرشی بر کتاب، نکاتی گلچین شده و با اندکی تلخیص تقدیم می گردد.

استاد در معرفی المیزان ضمن بیان اینکه علامه طباطبایی قرآن کریم را به زبان خود قرآن کریم تفسیر فرموده است؛ و حاشا که قرآن نور و تبیان کل شیئی باشد و تبیان نفس خود نباشد. می فرماید: «در المیزان از بهترین و بلندترین مباحث انسانی و شعب دینی، از عقلی و نقلی و عرفانی و فلسفی و حکمت متعالیه و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و غیرها بحث شده است» (ص ۱۸) اما به شکلی ممتاز و مستقل؛ یعنی از عصاره این علوم، در تفسیر، استفاده شده است، لیکن خود بحث فلسفی، تاریخی و ... در فصلی مستقل مطرح است.

در بخشی دیگر از این فصل، درباره شاگردان مرحوم علامه طباطبایی آمده است: «هر چند بسیاری از افراد حوزه علمیه قم محضر انورش را ادراک کرده اند، ولی جمعی را فقط حظ توفیق حضور بود، و فریقی را نصیب اطلاع به صورت اصطلاحات و بعضی را نیل عروج به معارج علمی و طایفه ای را میل به سیر و سلوک علمی، و قلیلی را وصول به متقبتین علم و عمل؛ و در حقیقت به همان مشابته است که حکیم الهی جناب میرزا ابوالحسن جلوه - قدس سره - در شرح حال خویش ترقیم فرموده است: «بالفعل اکثر طلاب، از شهرهای مختلف که میل به معقول دارند، گرد من جمعند، هر جمعی به خیالی، برخی محض آموختن اصطلاح و طایفه ای به جهت آراستن مجالس و شردمه ای به جهت صداقت و ساده لوحی و اعتقاد به عالم تجرد، شرح این طایفه است: ثلثة من الأولین و قلیل من الآخرين.» (ص ۲۴).

در جای دیگر می خوانیم: «یکی از کلمات دلنشین مرحوم حاج سید علی قاضی [استاد علامه طباطبایی] این است که اگر انسان، نصف عمر خود را در پیدا کردن [عالم] کامل، صرف کند جا دارد.» (ص ۲۶)

استاد حسن زاده آملی درباره مهمترین عامل پیشبرد سیر و سلوک می فرماید: «عمل عمده، در سلوک الی الله استقامت است؛ نزول برکات و فیضهای الهی بر اثر استقامت است» ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ...» (ص ۲۶)

درباره سلسله مشایخ عرفان عملی علامه طباطبایی، به نقل از برادر ایشان آمده است:

«در ۱۳۴۵/۱۲/۲۵ هـ. ش در معیت آن جناب [آیه الله آقا سید محمد حسن الهی، برادر مکرم استاد علامه طباطبایی رحمة الله علیهما] در شیخان قم، سخن از سلسله مشایخ سیر و سلوک عرفان عملی معظم له و حضرت استاد علامه طباطبایی به میان آمد، فرمودند: استاد ما، مرحوم آیه الله حاج سید علی قاضی

در اولین صفحه، که مزین به خط استاد است می خوانیم: «ارباب معرفت آگاهند که احیای آثار و تراجم احوال بزرگان دانش و دین تا چه اندازه برای همه طبقات اجتماع از هر حیث مفید می افتد.

بیوگرافی افراد نامور جهان و تاریخ اوضاع و ازمه آنان، و به خصوص شرح حال اولیای الهی دوران و بیان ثرات علمی و صُحف نوری و سیرت حسنه هر یکشان، سرمشق نفوس مستعدة قابل استكمال، و موجب از دیاد بصیرت و تعلیم و تربیت در مسیر ترقی و تعالی و تکامل است چنان که: التجارب لِقاح العقول.»

این اثر، خود درسی است به فرهیختگان، تا آنکه بزرگان و اساتید و حق داران خویش را فراموش نکنند و ناسپاس نباشند، استاد - دام ظلّه - درباره حفظ حریم اساتید خویش بارها می فرمودند: «بنده، از اساتیدم، بسیار حریم می گرفتم، سعی می کردم در حضور آنها به دیوار تکیه ندهم، چهار زانو ننشینم، مواظب حرفهایم بودم و سعی می کردم با آنها چون و چرا نکنم؛ همه اینها بدین خاطر بود که مبدا کردار و گفتار من سبب رنجش آن بزرگواران بشود و خدای نا کرده از فیض آنان محروم گردم.

فصل اول در بیان شرح حال علامه طباطبایی است و چنین آغاز می گردد:

«در پیرامون این گونه مردان بزرگ - که مافوق زمان و مکان و از نوابغ دهرند - از چندین بعد باید سخن به میان آورد که کوتاهترین آن ابعاد، بعد زمان و مکان و شرح نحوه تعیش و معاش آنان است و در این بعد مادی سخن گفتن دور از شأن آن ارواح عرشی است، در این قسمت به همین گفتار حافظ شیرین سخن اکتفا می کنیم:

فلک به مردم نادان دهد زمام مسراد
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس» (ص ۱۶).

در صفحه ۱۷ تحت عنوان «آثار هر کس نمودار دارایی اوست» آمده است:

«بهترین معرف آن جناب، سیر و سلوک انسانی و آثار علمی، از تدریس و تألیف اوست، افاضل حوزه علمیه قم - که شاغل کرسی تدریس معارف حقه جعفریه اند - از تلامذه اویند و تفسیر عظیم الشأن المیزان - که عالم علم را مایه فخر و مباهات است - یکی از آثار نفیس قلمی و أم الكتاب مؤلفات اوست.»

طباطبایی - قدس سره عزیز - بود و استاد قاضی، مرحوم حاج سید احمد کربلایی و استاد ایشان، مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی و استاد ایشان، مرحوم حاج سید علی شوشتری و استاد ایشان ملا قلی جولانی. (ص ۳۹).

در صفحه ۴۶ درباره آثار علامه طباطبایی - قدس سره - چنین می خوانیم:

«همه آثار آن جناب، علم است و فکر، همه حقیقت است و معرفت، همه بحث است و فحص، همه عشق است و عقل، همه قرآن است و حدیث ... من یکی از کلمات قصار آن جناب را که جمله ای بسیار بلند است یادآور می شوم: «ما کاری مهمتر از خود سازی نداریم». خداوند در جاتش را متعالی بفرماید که لفظ «ابد» را بسیار بر زبان می آورد و در مجالس افادات خویش چه بسا این جمله کوتاه و سنگین و وزین را به ما القا می فرمود که: ما ابد در پیش داریم، هستیم که هستیم، إنما تنتقلون من دارٍ إلى دارٍ.»

دستور العمل عرفانی، یکی از خواسته های اهل عرفان است و مؤلف عارف در پاسخ به این سؤال مقدر، می فرماید: «ما در عرفان عملی دستور العملی جز قرآن نداریم و روایات و ادعیه ای که از اهل بیت عصمت - علیهم السلام - صادر شده است، همه رشته هایی هستند که از دریای بیکران الهی منشعب می شوند و همه مرتبه نازله و بدن قرآنند و روح همه آنها خود قرآن است؛ وزان روایات با قرآن، وزان بدن انسان با روان انسان است. همان طور که بدن مرتبه نازله روان است، روایات جوامع روایی، مرتبه نازله قرآن مجیداند، آنچه را که اهل بیت عصمت - علیهم السلام - فرموده اند همه از قرآن منشعب شده است، دستور العملی جز قرآن نداریم.» (ص ۴۸-۴۹)

در فرازی دگر، درباره عظمت علامه طباطبایی (ره) آمده است: «انسان وقتی حضرت علامه را زیارت می کرد، به یاد این حدیث شریف می افتاد که جناب کلینی در کتاب فضل العلم کافی، به اسنادش از حضرت امام صادق - علیه السلام - نقل می کند: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ دُعَىٰ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَعَمِلَ لِلَّهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ ...»

«من در پیشگاه ملکوت عالم پناه می برم به خدای سبحان که بخواهم حرفی را برای رضای خاطر من و یا به گزاف و یا به اغراق و یا از روی عدم تأمل، تفکر، تندگویی به مبالغه گفته باشم. بنده هفده سال در محضر شریف ایشان با او انس داشتم و از ایشان کار لغوی ندیدم، حرف لغوی نشنیدم، بسیار مواظب کلام خود بود.» (ص ۵۰-۵۱).

«هماهنگی قرآن و عرفان و برهان» یکی از نظریات مؤلف

محترم است؛ که در این باره چنین آمده است:

«... در نظر اهل معرفت، در چشم توحید مردان الهی، بین برهان و عرفان و قرآن، جدایی نیست ... جناب مرحوم علامه طباطبایی، اصرار و پافشاری اش بر این بود که اگر کسی بخواهد بین فلسفه و دین جدایی بیندازد، ظلمی عظیم کرده است. هیچگاه دین خدا از فلسفه جدایی ندارد ... فلسفه، برهان است، یافتن حقایق به برهان است و دین خدا برهان و دلیل است، حاشا و کلاً که منطق وحی حکمی داشته باشد بدون برهان.» (ص ۶۶-۶۷).

بخشی از شرح حال علامه طباطبایی به برادر ایشان اختصاص یافته است. از جمله، مؤلف در شرح حال آیت الله سید محمد حسن الهی، برادر علامه طباطبایی با اظهار تأسف از اینکه در قم نبود و به تألیف و تدریس و تربیت فضلا، توفیق نیافت، می فرماید:

«آن جناب در اثر ماندن در تبریز، دیگر از این جهت بازماندند. و از اینگونه تأسفها برای ما هست که بنده چند بار برای دوستان هم عرض کرده ام، سزاوار این بود این انسانی را که ما دیدیم و همچنین بزرگان دیگر مانند جناب آیت الله رفیعی قزوینی، جناب آقای میلانی، آقای حاج آقا رحیم ارباب، جناب آقای سردار کابلی، جناب آقای میرزا احمد آشتیانی، جناب آقای میرزا مهدی آشتیانی، جناب آقای میرزا ابوالحسن شعرانی، جناب آقای محمد تقی آملی، جناب آقای میرزا مهدی قمشه ای و مشایخ دیگر از اعظام که تک تک ... چشمه های آب حیات و این جدولها و نهرها و دریاها و صاحبان معارف حقه امامیه، پراکنده در گوشه و کنار به سر می بردند می بایستی در حوزه علمیه جمع شده باشند که ما یک حوزه علمیه نمونه ای ... شاید بمراتب بهتر از زمان صفویه اصفهان می داشتیم.» (ص ۸۷-۸۸).

فصل دوم کتاب، نگاهی به حالات عارف ربانی آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی دارد.

در آغاز آمده است: علامه طباطبایی (ره) درباره او می نویسد: «... از اکابر تلامذه و تربیت یافتگان مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بود ... و ایشان دستور العملی برای مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی - استاد ما - نوشته است ...» (ص ۱۰۵) این دستور العمل در صفحه های ۱۰۷ تا ۱۱۱، آمده و خواندنی است.

درباره شب زنده داری مرحوم میرزا جواد آقا ملکی (ره)

شما از کجا دانستید؟

آن شخص در همان حال که به سرعت بسوی درب غربی شیخان می‌رفت، صورت خود را برگردانید و نیم رخ بسوی من نموده گفت: «ما مشتری‌های خودمان را می‌شناسیم.» (ص ۱۱۶-۱۱۷). در فرازی دیگر از این فصل واقعه بسیار جالبی نقل شده است به این بیان:

«آ میرزا جواد آقا پس از دو سال، خدمت سرکار آخوند مولی حسینقلی همدانی عرض می‌کند: من در سیر خود به جایی نرسیدم. آقا در جواب، از اسم و رسمش سؤال می‌کند، او تعجب کرده می‌گوید: «مرانمی شناسید؟ من جواد ملکی تبریزی هستم. ایشان می‌گویند: شما با فلان ملکی‌ها بستگی دارید؟»

آقا میرزا جواد آقا - چون آنها را، خوب و شایسته نمی‌دانسته - از آنان انتقاد می‌کند. آخوند ملا حسینقلی در جواب می‌فرماید: هر وقت توانستی کفش آنها را که بد می‌دانی پیش پایشان جفت کنی، من خود به سراغ تو خواهم آمد.

«آقا میرزا جواد آقا، فردا که به درس می‌رود، خود را حاضر می‌کند که در محلی پایین تر از بقیة شاگردان بنشیند تا رفته رفته طلبه‌هایی که از آن فامیل در نجف بودند و ایشان آنها را خوب نمی‌دانسته، مورد محبت خود قرار می‌دهد، تا جایی که کفششان را پیش پای آنها جفت می‌کند، چون این خبر به آن طایفه که در تبریز ساکن هستند می‌رسد، رفع کدورت فامیلی می‌شود.

«بعد آخوند او را ملاقات می‌کند و می‌فرماید: «دستور تازه‌ای نیست، تو باید حالت اصلاح شود تا از همین دستورات شرعی بهره‌مند شوی، ضمناً یادآوری می‌کند که کتاب «مفتاح الفلاح» شیخ بهای، برای عمل کردن خوب است.» (ص ۱۲۸).

فصل سوم درباره علامه ذوفنون، حاج میرزا ابوالحسن شعرانی است. در این بخش نکات علمی سودمند و خواندنی آمده است؛ از جمله: نزول قرآن؛ حضرت فاطمه زهرا(س) باطن و حقیقت لیلۃ القدر؛ مصونیت قرآن از تحریف رساله نهج الولایه؛ عدم تقیة امامان(ع) و ... اکنون گزیده‌ای از وصیت نامه آیه الله شعرانی نقل می‌شود:

«... بزرگترین چیزی که بر طالب علم واجب و ضروری است، خالص گردانیدن نیت اوست که بنده را توفیق می‌دهد و وسایل طاعت خویش را برایش فراهم می‌آورد ... از دیگر اموری که بر طالب علم واجب است، پارسایی و پرهیز از حرامها و مسائل شبهه‌ناک، و نیز مواظبت بر عبادات است، زیرا هیچ کس از علم خود سودی نمی‌برد مگر آن را با عمل مقرون سازد. «و واجب است بر طالب علم که قرائت قرآن کریم را در طول

استاد حسن زاده آملی می‌گوید:

«به مرحوم حاج سید حسین فاطمی قمی عرض کردم: از مرحوم آقای ملکی دستور العملی به ما مرحمت بفرمایند. گفت: «او خودش دستور العمل بود، شب که می‌شد دیوانه می‌شد و در صحن خانه، دیوانه وار قدم می‌زد و مترنم بود که: گریشکافند سرپای من جز تو نیابند در اعضای من آخرین حرفش در بیمارستان این بود که گفت: الله اکبر و جان تسلیم کرد.» (ص ۱۱۴).

وی در کتاب «اسرار الصلوة» خود می‌نویسد: «... این روایات را بپذیر و انکار نکن، خدا را شاهد می‌گیرم که من از متعجبین و شب زنده داران کسی را می‌شناسم که به هنگام سحر صدای فرشته‌ای او را بیدار می‌کند، می‌شنود که فرشته با تعبیر «آقا» به او خطاب می‌کند، و او بیدار می‌شود و به نماز شب می‌ایستد.»

مؤلف گرامی در ذکر واقعه‌ای دگر می‌نویسد:

«... شبی در خدمت جناب آقا سید حسین قاضی از مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی سخن به میان آوردم و سؤال از تربتشان کردم، فرمودند: «قبر ایشان در همین شیخان قم، نزدیک قبر مرحوم میرزای قمی - صاحب قوانین - است و لوح قبر دارد ... نپرسیدم که در کدام سمت قبر میرزای قمی.

«و چون با جناب آقای آقا سید حسین قاضی خدا حافظی کردم شتابان به سوی شیخان رفتم که مبادا درب را ببندند، به آنجا رفتم و بسیاری از الواح قبور را نگاه کردم، بعضی را تا حدی تشخیص دادم و بعضی را - چون شب بود و بر قهای آنجا هم بسیار ضعیف بود - تشخیص دادن بسیار دشوار بود، با خود گفتم حالا که شب است و تاریک است، باشد تا فردا، آیساً داشتم از شیخان به در می‌آمدم، ولی آهسته آهسته؛ باز هم نظرم به الواح قبور بود که دیدم شخصی ناشناس از درب شرقی شیخان، وارد قبرستان شده است و مستقیم به سوی من می‌آید، تا به من رسید گفت: آقا قبر آ میرزا جواد آقای ملکی را می‌خواهید؟

«مرا در کنار قبر آن مرحوم برد و از من جدا شد و به سرعت به سوی درب غربی شیخان رهسپار شد که از قبرستان بدر رود، من، بی اختیار تکانی خوردم و مضطرب شدم و ایشان را بدین عبارت صدا زدم و گفتم: آقا! من قبر ایشان را می‌خواستم اما

شبهانه روز ترك نگوید و آن قرائت را، به اندازه توانایی خویش، با تدبیر و تأمل در ریزه کاری ها و معانی آیات همراه سازد و در آیاتی که به اشکال بر می خورد به تفسیر مراجعه کند. و نیز واجب است بر او که گفتار و رفتار و مطالعه آنچه را که بیهوده است و بدو ارتباطی ندارد واگذارد...» (ص ۱۴۰-۱۴۱).

در فرازی دیگر، پیرامون تجلیل از حکمت آمده است:

«مرحوم شعرانی در ابتدای اسرار الحکم - که به حواشی و تصحیح ایشان چاپ شده - می فرماید که خداوند تعالی برای تجلیل حکمت و حکما، در قرآن کریم سوره لقمان را فرستاد و او را چون شاخصی در حکمت نام برده و نمونه ای از اقوال لقمان را در ترغیب به خدا شناسی و اخلاق حسنه نقل فرموده است. و در اخبار آمده است که بر لقمان حکمت و نبوت عرضه کردند، او حکمت را برگزید» (ص ۱۶۷).

پافشاری مرحوم شعرانی بر این نکته نیز خواندنی است:

«مرحوم شعرانی در این موضوع خیلی پافشاری داشتند که دین، دین دلیل است. برهان بخواهید، با برهان حرف بزنید. وقتی آدم به خطابه صحبت می کند، می خواهد مردم را ارشاد بکند آن هم سعی بکند که واقع باشد، همان طوری که قرآن کریم به ما فرمود: «أدعُ إلى سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی أحسن»

در بخش دیگر این فصل، نظر علامه شعرانی درباره ملاصدرا چنین آمده است: «در درس اسفار، تعبیر شریف ایشان راجع به آخوند ملاصدرا این بود: مرحوم آخوند، لطف الهی بود. زمانی که غرب، مردم را به مادگیری و مادیات گرفتار کرده و از آن سو، از ماورای طبیعت بی خبر و آن طور متوقف در ماده شدند، خداوند سبحان هم از این طرف در مقابلشان چنین مردی را برانگیخت و همداری داد به همه، که اینطور نباشید که «أخَلَدَ إلى الأرض» و از فوق ارض و باطن ارض و از خداوند عالم و حقیقت بی خبر بوده باشید.» (ص ۱۶۹).

از ویژگیهای دیگر علامه شعرانی در کتاب این گونه می خوانیم:

«... ایشان - حقیقت امر - استاد بود، ... به درس و بحث و مطالعه و تحقیق، سر تا پا عشق بود ... چه بسیار روزها - خدای علیم لطیف خبیر گواه است - که ما بین الطلوعین می آمدیم برای درس کفایه، سپس مکاسب، اسفار ... و سر درس آخری مثلاً مجسطی، زیج بهادری، اذان ظهر می گفتند و ایشان از صبح تا ظهر به ترتیب کفایه، اسفار و غیره تدریس می کردند تا اذان ظهر.» (ص ۱۷۵).

فصل چهارم درباره آخوند ملا محمد آملی (۱۲۶۳ -

۱۳۳۶ق) است. از صفحه ۱۷۷ تا ۱۹۹ زندگینامه خود نوشت مرحوم آخوند ملا محمد آملی با توضیحاتی از استاد حسن زاده - دام ظلّه - آمده است، مرحوم آخوند بیشتر به زندگی شخصی، فتنه های مشروطیت، تبعید خود و ... پرداخته است. در این زندگینامه ناگفته هایی از ماجرای مشروطه و غیره بیان شده است و در حقیقت این فصل می تواند سندی از اسناد مربوط به واقعه مشروطه باشد.

در بخشی از این فصل چند حدیث درباره علم و عالم آمده و نیز اشاراتی به عالمان سوء شده است. آیه الله حسن زاده آملی در قسمتی از توضیحات این فصل نقل کرده اند:

«استاد عزیزم حضرت آیه الله آقا شیخ عزیز الله طبرسی - رضوان الله علیه - روزی بعد از اتمام جلسه درس به مناسبتی که سخن از مشروطه پیش آمد فرمود: مشروطه خواهان پس از شهادت حاج شیخ فضل الله نوری و فجایع دیگر گفته اند: ما مشروطه مشروعه می خواستیم، نه این مشروطه.» (ص ۱۹۵).

در فصل پنجم، شرح حال استاد آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی - قدس سره الشریف - به قلم خودشان و با توضیحاتی از آیه الله حسن زاده دام ظلّه قرار دارد.

مؤلف محترم در بخشی از توضیحات این فصل درباره فقاهت ایشان می نویسد:

«بعد از رحلت آیه الله حاج سید حسین پروجردی بسیاری از امامیه به آیه الله آقا سید محسن حکیم رجوع می نمودند و شهرت مرجعیت با آن جناب بود، در همان اوایل امر که روزی این کمترین در محضر مبارک استاد آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی در تهران تشرّف داشته است، تنی چند از طلاب مدارس به حضورش رسیدند و عرض کردند: ما به چه کسی رجوع کنیم؟ در جواب فرمود: به آقای حاج شیخ محمد تقی آملی، چه اگر ایشان از آقای حکیم بیشتر نداشته باشد، کمتر ندارد.» (ص ۲۱۷).

در قسمتی از این فصل آیه الله شیخ محمد تقی آملی درباره حکم اعدام پدر خود می گوید:

«یازدهم رجب ۱۳۲۷ قمری جماعتی از اهل علم تهران و از آن جمله پدرم، دستگیر و تحت ریاست «یفرم ارمنی» محبوس شدند؛ عصر سیزدهم رجب مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری مصلوب گردید، چهاردهم رجب، بر حسب دعوت سید یعقوب شیرازی - که در آن زمان ناطق محله بود - مردم

نامی از رضا خان ببرد و از او تعریف کند ولی ایشان چنین پاسخ دادند:

جهان کشور من، خدا شاه من نداند جز این قلب آگاه من
 «روزی دکتر اقبال- وزیر وقت رژیم شاه- در یکی از اعیاد، از ایشان خواهش کرد که به خدمتشان بیاید ولی مرحوم الهی قمشه ای گفتند: منزل ما جنوب شهر است محیط مناسبی نیست، ما وسایل پذیرایی حضرت اشرف را نداریم. و بدین ترتیب عذر خواسته و ایشان را قبول نکردند.» (ص ۲۳۴-۲۳۵)

آیه الله حسن زاده آملی درباره استاد خود می گوید:
 «سبحان الله از اول تا آخر کلیات دیوانش و در همه تألیفاتش یک کلمه لغو نمی یابی، دیوانش، از فاتحه تا خاتمه شور و نوا و سوز و گداز است. خدا گواه است که محضرش نیز همچین بود، بیش از ده سال با او حشر داشتم، یک کلمه ناروا، یک حرف ناسزا، یک جمله بیهوده از او نشنیدم، چه گریه ها وزاری ها از او دیدم و چه اندرزها از او به یادگار دارم و چه خاطرات و چه حالات و ...» (ص ۲۳۹).

«درس ما را بعد از نماز مغرب و عشا می فرمود که به تعبیر لطیفشان، تدریس ما بجای تعقیبات نماز ما باشد. ما نیز نماز را با ایشان در منزلش می خواندیم و به آن بزرگوار اقتدا می کردیم. اما نماز می خواند. در قنوت گریه ها می کرد. گویا الآن، آن نغمه الهیش را در حال قنوت می شنوم که با گردن کج و صوت حزین و آهنگی جانفزا و دلریا همراه با دُرر غلطان قطرات اشک می گوید: الهی و ربی! مَنْ لِيْ غَيْرِكَ اسْئَلُهُ كَشْفِ ضَرْبِ وَالنَّظَرِ فِيْ أَمْرِيْ.» (ص ۲۴۱).

«... آری الهی سحری بود، الهی شب با ستارگان گفتگو داشت، الهی گریه ها داشت، الهی عالم ربّانی بود، الهی اهل ایقان بود، الهی مفسر قرآن بود، الهی، الهی بود.» (ص ۲۷۵).
 فصل هفتم را زندگینامه آیه الله میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی (۱۳۱۵-۱۳۹۶ق) تشکیل داده است.

در ابتدای آن آمده است:
 «... در محضر مبارک استاد بزرگوارم علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) ریاضیات می خواندم؛ در صبح سعادت روز پنجشنبه ای که از مدرسه مروی تهران به حضور انورش در بیت المعمور آن حضرت تشرّف حاصل کردم، بعد از تحیت صبحگاهی، روبه من نمود و گفت: «آقای میرزا ابوالحسن قزوینی به تهران تشریف آوردند و شنیدم درس و بحث شروع کردند، شما این درسهایی را که پیش من و آقایان دیگر دارید طوری تنظیم کنید که محضرش را ادراک کنید.»

تماشاچیان در میدان توپخانه برای تماشای صلب پدرم حاضر شدند و لیکن فجیعه مصلوبیت مرحوم شیخ، انعکاس عجیبی بخشید، و چون عالم کشی، تا آن عصر در ایران معمول نبود، آن هم به این طور فجیع، لذا نصف از اهل شهر [تهران] را گویا از خواب بیدار کرد، وقوع این حادثه به امر شیخ ابراهیم زنجانی- که معروف به یهودیت بود ... و مباشرت «یفرم ارمنی»، بیشتر در مردم انزجار پدید آورد تا به درجه ای که زمامداران از تهاجم فتنه خائف، و برای تبرئه خود، این امر را به رؤسای آن دوره نجف اشرف منسوب داشتند ... و بالجمله سوء انعکاس مصلوبیت مرحوم شیخ، دفع قتل از مرحوم پدرم و سایر محبوسین نمود و در حق پدرم حکم به تبعید، بیرون آمد.» (ص ۲۰۵-۲۰۶).

فصل ششم به معرفی علامه میرزا مهدی الهی قمشه ای (۱۳۱۸-۱۳۹۱ق) اختصاص دارد.

این فصل با مقاله ای دوازده صفحه ای- که قبلاً با عنوان «مروری بر زندگانی آیه الله الهی قمشه ای» منتشر شده است، آغاز می شود.

مرحوم استاد الهی قمشه ای طی عمر گرانقدر خود خدمات شایانی به فرهنگ و ادب نمود و عمر خود را در احیای معارف حقّه گذراند. به طوری که در آخرین دقایق حیات نیز به تدریس و تألیف اشتغال داشت، از وی آثار ارزنده ای به جای مانده از قبیل: کتاب حکمت الهی در شرح فصوص الحکم فارابی (دو جلد)؛ توحید هوشمندان، ترجمه قرآن و تصحیح و تحشیه تفسیر ابوالفتوح رازی و ترجمه صحیفه سجّادیه و ترجمه مفاتیح الجنان که همگی حاکی از سعی بلیغ ایشان در احیای معارف الهی است. (ص ۲۳۲).

درباره قناعت و زهد ایشان چنین می خوانیم:

«... با آنکه می توانست زندگی مرفهی فراهم آورد، لیکن همواره سعی داشت از ظواهر دنیوی چشم پوشد. یکی از شاگردانش در این باره گفته است؛ یک روحیه بی نیازی و استغنا و دوری از تعلقات مادی در ایشان وجود داشت که انسان، هر وقت به منزلش وارد می شد تمام تعلقات دنیوی را فراموش می کرد.» (ص ۲۳۳).

درباره انعطاف ناپذیری وی در برابر حکومت طاغوت چنین می خوانیم:

«مکرر از ایشان می خواستند در دانشگاه و هنگام تدریس،

«... روز بعد پرسیدند: به درس آقای قزوینی شرکت کردید؟ عرض کردم: در کنار دریای دیگری نشسته‌ام، فرمودند: آن محضر را مغتنم بدار.

«هفته‌ای بسر نیامد که [علامه قزوینی] بعد از درس به من اشاره فرمود: شما باشید، آقایان همدرس رفتند و بنده برخاستم به نزدیکش آمدم و خم شدم و زانویش را بوسیدم و گفتم: آقا جان امری دارید؟ فرمود: خواستم از شما حال بپرسم و از درسها و اساتید شما با خبر باشم. عرض کردم: فعلاً در محضر این عزیزان: آقا میرزا ابوالحسن شعرانی، آقا شیخ محمد حسن فاضل تونی و آقا میرزا مهدی الهی قمشه‌ای به معقول و منقول و هیئت و ریاضیات و طب اشتغال دارم.

«سپس از یک یک آنان، و درس من در محضرشان استفسار فرمود تا سختم بدینجا رسید که اکنون در طب، شرح اسباب و در هیئت استدلالی بترتیب کلاسیکی، مجسطی بطلمیوس به تحریر خواجه طوسی را در محضر استاد شعرانی می‌خوانم. بسیار از علامه شعرانی شگفتی نمود و گفت: آفرین ایشان چنین کسی است؟!» (ص ۲۸۶-۲۸۸).

فصل هشتم درباره شرح حال علامه مولی محمد مهدی نراقی (ره) است و از او و فرزندش به عنوان دو عالم بزرگ ناشناخته یاد شده است.

«علامه محقق ملا مهدی نراقی را نراقی اول و خکف صالحش ملا احمد فاضل نراقی را نراقی ثانی گویند و از هر دو به «نراقیان» تعبیر می‌شود؛ و مثل صاحب جواهر از مولی مهدی نراقی به فاضل نراقی تعبیر می‌کنند. وقتی، در محضر مبارک حضرت استاد علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان تشریف داشتم که از نراقیان سخن به میان آمد فرمود: نراقیان هر دو از علمای بزرگ اسلام و ناشناخته‌اند. (ص ۳۰۸) سی و هفت عنوان از آثار آن مرحوم در این کتاب معرفی شده است. (ص ۳۱۵-۳۱۹) همچنین به نقل از ارباب تراجم آمده است که: جناب نراقی اول در اصفهان زبان و خط عبری را نیز فرا گرفت. مؤلف می‌فرماید این داب علمای پیشین ما بود که زبانهای بیگانه را یاد می‌گرفتند؛ چه، زبان وسیله‌ای برای رسیدن به معارف و حکمی است که بدان زبان نوشته‌اند ...

کتاب طهارة الأعراق افلاطون الهی را ابو علی مسکویه از زبان یونانی به عربی ترجمه نمود و سلطان الحکماء محمد بن حسن نصیر الدین طوسی آن را از زبان تازی به پارسی درآورد و به اخلاق ناصری موسوم کرد. استاد ما مرحوم علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی زبان عبری را در تهران نزد عالم یهودی فراگرفت و در زبان فرانسوی استاد بود و انگلیسی نیز

می‌دانست، از این گونه شواهد از صدر اسلام تا کنون زیاد داریم. (ص ۳۲۰).

در فصل نهم شرح حال حکیم متآله سید ابوالحسن جلوه مورد بررسی قرار گرفته است.

در بخشی از این فصل آمده است: هنگامی که از حکیم جلوه در پی نشستی که با سید جمال الدین اسدآبادی داشته، درباره دانش و فلسفه و اطلاعات سید از او می‌پرسند، به جای پاسخ به آن پرسش، می‌فرماید: «می‌روم تا کفنی برای خود تهیه کرده جهاد نمایم.»

در جای دیگر از آقا میرزا ابراهیم زنجانی در شرح احوال میرزای جلوه نقل شده است:

«وی پیوسته به نیم شب برخاستی و دو گانه به درگاه یگانه گذاشتی و تا فجر برآید به حجره اندرون، به ورزش تن گذراندی. آنگاه نماز صبح کردی و از پی نوافل و تعقیبات، سپس به تدریس نشستی تا دو ساعت مانده به ظهر و گاه می‌شدی که ناصر الدین شاه به دیدن او می‌آمد و او می‌فرمودی که مرا حالی نیست و او بر می‌گشتی!»

ممکن است ناظر به همین دوره تحول [سیاسی] او باشد این شعرش (ص ۳۳۷):

ز راحت دو جهان گرتمّعی خواهی
نه شکوه کن ز گدایی، نه فخر از شاهی
در بخشی از این فصل آمده است: «قتی چند از اساتیدم در مجالس درس و بحث، بسیار سخن از مرحوم جلوه به میان می‌آوردند. وقتی سؤال کردم که تربیت آن بزرگوار کجاست تا به زیارتش تبرک جوییم؟ در جواب فرمودند: مزار آن جناب در قبرستان ابن بابویه تهران است و عده‌ای از شاگردانش در جوار او - به وصیت خود آنان - به خاک سپرده شده‌اند. آری، در قبرستان یاد شده یک منظومه شمسی آسمان معرفت تشکیل شده است که آفتابش حکیم جلوه است و ستارگانش تلامذه آرمیده در جوارش.» (ص ۳۴۰).

مؤلف گرانقدر در جای دیگر درباره توحید صمدی سخن گفته و از حکیم جلوه به عنوان موحد به توحید صمدی یاد کرده است:

«... کمال اهل یقین بهشت باشد و کمال بهشت به سابقان. إن الجنة أشوقُ إلى سلمان من سلمان إلى الجنة؛ بدرستی که بهشت به سلمان مشتاق تر است تا سلمان به بهشت. و نیز ابن

مؤلف گرانقدر، در بخشی دیگر، درباره برخی از سجایای علامه فاضل تونی نگاشته است:

«من در همه مدتی که با آن سالار و سرور و پدر روحانیم محشور بودم و از محضرش استفاده می کردم، یک کلمه حرف تند و درشت و یک بار اخم و ترش رویی از او ندیده ام، فقط یک روز که می بایستی اول طلوع آفتاب سر درس حاضر باشیم، چند دقیقه دیر شد، فرمود: چرا دیر آمدید؟ عرض کردیم اختلاف افق از مدرسه مروی تا اینجا موجب این تفاوت شده است، تبسم فرمود و شروع به درس نمود.

آن بزرگوار (روحی فداه) خیلی خوش محضر بود. اصرار داشت که درس ما در اول طلوع آفتاب باشد و به مطایبه می فرمود: در این وقت هم استاد می فهمد که چه می گوید و هم شاگرد می فهمد که چه می شنود؛ و چون آفتاب بالا آمده است، استاد می فهمد که چه می گوید اما شاگرد نمی فهمد که چه می شنود و بعد از ظهر نه آن می فهمد که چه می گوید و نه این می فهمد که چه می شنود.» (ص ۳۷۳).

فصل یازدهم کتاب درباره بررسی و نقد نظرات علمی حکیم متآله حاج ملا هادی سبزواری است. این فصل شامل سخنرانی حضرت استاد آیه الله حسن زاده - دام ظلّه العالی - در سی و پنج صفحه است که جهت کنگره حکیم سبزواری در دانشگاه تربیت معلّم سبزواری همزمان با عید سعید مبعث (۲۷ رجب ۱۴۱۳ اول بهمن ۱۳۷۱ ش) ایراد شده است در ابتدای این مقال آمده است: «بسیار مایه شادمانی است که به پاس احترام و بزرگداشت جناب متآله سبزواری (قدس سره الشریف) کنگره دوستمین سال تولّد آن بزرگوار در سال هفتاد و دو منعقد خواهد شد.» (ص ۳۷۷).

پیش از بررسی و نقد آرای حکیم سبزواری اشاره ای به نوجوانی وی شده است:

«در ده سالگی پدرش در بازگشت از سفر حج در شیراز وفات یافت. عمّه زاده اش حاج ملا حسین سبزواری متکفلّ جناب متآله سبزواری شد. این مرد نقش فراوانی در زندگی حاجی داشت. ملاحسین سبزواری سالها مقیم مشهد و در حال انزوا و مراقبت و مواظبت تمام قرار داشت. ملاحسین او را به ارض اقدس برد، در تمام اخلاق فاضله او را مشارکت داده بود، آری استاد مرتبی کامل در ترقی و تکامل انسان به خصوص در آغاز جوانی و بهار زندگانی اهمیت بسزا دارد، البته حکیم الهی سبزواری قابلیت فطری هم داشت و گرنه

آن که راروی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت. (ص ۳۸۰).

میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه چه نیکو فرموده است که: ان الذّاتُ اثمار الجنّة هي المعارف الالهية، و النظر الى وجه الله ذي الجلال والإكرام؛ بدرستی که لذیذترین میوه بهشت، معارف الهی و نظر به وجه الله است.

«جامعه بی عرفان کالبد بی جان است. انسان باید مانند جناب جلوه، موحد به توحید صمدی باشد تا به این حقیقت که عارف همواره في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مَقْتَدِرٍ است برسد و مقام عنديت عبد را ادراك کند، ادراکی شهودی نه ادراك مفهومی که آن دارایی حقیقی است و این دارایی اعتباری» (ص ۳۵۱).

فصل دهم، به زندگانی علامه محمد حسین فاضل تونی اختصاص یافته است.

در آغاز این فصل آمده است که: «هم از عهد خردی آثار بزرگی، از ناصیه اش هویدا بود. قدرت حفظ و حدت ذهن و سرعت فراگیریش بحدی بود که تحسین و تعجب همگان را برمی انگیخت، خواندن را به اندک مدتی آموخت و قرآن را تماماً به حافظه سپرد.

چون به هفده سالگی رسید دیگر محیط محدود «تون» را برای خود کوچک یافت و ناچار برای استفاضه از محضر اساتید بزرگ، ترك وطن و خاندان گفت و به مشهد عزیمت کرد.

نهنگ آن به که در دریا ستیزد
کز آب خرد ماهی خرد خیزد
شش سال در مشهد مقدس از محضر اساتید بزرگ خود بهره ها برد، آنگاه بصوب دارالعلم اصفهان رهسپار گشت ... در آن هنگام اصفهان مهد علم و دانش بود و بازار علوم دینی و فلسفی رونقی بسزا داشت. قریب دو هزار و پانصد طلبه پر شور و با حرارت در حوزه های مختلف علمی آن شهر مشغول استفاضه بودند و برخی مانند مرحوم حضرت آیه الله بروجردی بعدها به بالاترین مدارج علمی نائل آمدند.» (ص ۳۵۹).

مرحوم فاضل، در سومین دوره که جهانگیرخان به تدریس منظومه آغاز کرد، به محضر او پیوست و در تمام مدت شش سال - جز ایامی که به مرض حصبه مبتلا شده بود - حتی یک روز از درس آن بزرگ غفلت نفرمود در روز شروع، قریب یکصد و بیست تن طلبه حضور داشتند ولی بتدریج که مباحث پیچیده و مشکل می شد، عدّه طلاب رو به کاهش می نهاد، عده ای در مباحث وجود ذهنی به تحلیل رفتند و عده ای دیگر در مباحث عاقل و معقول و هکذا ...» (ص ۳۶۰-۳۶۱).

سپس آیه الله حسن زاده آملی - حفظه الله - حکایتی شیرین از ایام کودکی استاد خود نقل کرده است. (ص ۳۸۲).

در فراز دیگری از این فصل، درباره اولین کاشف قوه جاذبه مطلب جالبی آمده است:

«از آثار ارزنده مرحوم سبزواری شرح دعای جوشن کبیر معروف به شرح الاسماء است. در بند ششم در شرح «یا من استقرت الأرضون یأذنه» حرف ثابت بن قره را در جاذبیت زمین بدین عبارت نقل می کند ...

خلاصه ترجمه عبارت فوق - در قوه جاذبه زمین به نظر ثابت - این است که میل کلوخ - یعنی فرود آمدن آن - بسوی زمین، نه برای آن است که ذاتاً طالب مرکز باشد بلکه جنسیت سبب انضمام است و گوید: اگر فرض کنیم زمین پراکنده و متلاشی شود و اجزای آن رها شوند همه به حکم تجاذب میل بسوی یکدیگر می کنند و هر جا به یکدیگر رسیدند می ایستند و این موجب واقع شدن زمین در وسط است.

«ثابت چند قرن پیش از نیوتن بوده است، پس نیوتن اول کسی نیست که قائل به قوه جاذبه زمین بوده است، بلکه پیش از ثابت نیز دانشمندانی قائل بدین قوه جاذبه بوده اند. (ص ۳۸۸ - ۳۹۰)

سپس درباره بعد فقهی حکیم سبزواری آمده است:

«متأله سبزواری علاوه بر این که حکیم صمدانی بوده، فقیه ربّانی بوده است. جز اینکه اختصاص به درس و بحث حکمی، موجب شده است که فقط همین سمت علمی حکیم شناخته شده است، در مشهد و سبزواری فقه هم تدریس می کرد ... و در فقه نیز منظومه ای به نام «نبراس» از آن جناب به طبع رسیده است که مانند لثالی منتظم در منطق و غرر القرائد در حکمت متعالیه علمی و عملی ناظم و شارح و محشی، خود آن بزرگوار است. در نبراس مانند قسم دوم اسرار الحکم - که در حکمت عملی است - بیان اسرار احکام و عبادات فرموده است. (ص ۳۹۹).

در فصل دوازدهم زندگی خود نوشت حضرت استاد علامه حسن حسن زاده آملی - دام ظلّه العالی - در بیش از چهل صفحه قرار دارد که پایانبخش این اثر است. این بخش به درخواست جناب آقای سید حسن امین به تازی تدوین و به قلم حجة الاسلام و المسلمین آقای محمد باقر داودی به پارسی برگردانده شده است.

در این مقال می خوانیم: «در پایان سال ۱۳۰۷ شمسی، در خانه ایمان و تقوا ... از پدری الهی، بزرگوار و اهل یقین و مادری جدّ با ایمان، پاک و راستگو متولد گشته ام ... سپس در دامن او که دامن ولایت و درایت و طهارت بود پرورش یافتم و از پستان او که پستان معرفت و اخلاص و صداقت بود شیر نوشیدم

و همانا من یقین دارم هر برکتی که از پروردگارم - سبحانه - به من افاضه شده است از اینجا ناشی شد که خدای تعالی مرا در چنان دامن عقیقی پرورش داده و از چنان پستان شریفی روزیم فرمود. «(۴۰۵ و ۴۰۶)

استاد حسن زاده پیرامون وضعیت زمانه خود، چنین می فرماید:

«در ایران آن زمان، ظلمات غالب بود و عالمان همچون اسیر بودند؛ از اسلام جز اسمش و از قرآن جز رسمش باقی نمانده بود. مسلمانان همانند بردگان، بر چیزی توانایی نداشتند و کشور ایران، به ناپسندترین صورتی که مرد نمایان نامرد می خواستند و به زشت ترین وضعی که خواسته زنانی بود که از لشگریان شیطان بودند، درآمد.

من خود مساجد شهرم آمل را دیدم که برخی از آنها، پر از علفه و پنبه و کتان، و برخی دیگر، آغل گوسفندان بلکه آخور چهارپایان شده بود. «(ص ۴۰۹).

در بخش دیگر واقعه شگفتی برای استاد بزرگوار پیش آمده که بسیار خواندنی است:

«در سن چهارده سالگی به فضل پروردگارم بارقه مشرقیه الهیه و شهاب قبسی به من رسید که به اقتضای عین ثابته ام، مطلوب من بود، پس سر من به مفاد «إني أنست ناراً لعلی آتیکم منها بقبس أو أجد علی النار هدی» مترجم شد و این بارقه همانند نوری در پیش رویم شتافته، مرا به کسب معارف الهی راهنمایی و کره بعد کره به تخلق به اخلاق ربوبی ترغیب، و مره بعد مره به تأدب به آداب انسانی تحریص می کرد ... «(۴۰۹).

استاد حسن زاده آملی پس از طی مراحل ابتدایی هلمو دینی، به تهران هجرت نموده است. در این باره می فرماید: «... در تهران در برخی محافل درسی شرکت کردیم. دیدیم علمای شهر ما آمل به مراتب از این اساتید افضلند. به دلم گذشت که به کسی مراجعه کنم که نسبت به علما بینا و داناست. به محضر آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی - که از بزرگان علمای تهران بود - مشرف شدم و ماجرا را حکایت کردم، ایشان مرا به طور جدی به ادراک محضر علامه ذوالفقون آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و حکیم الهی میرزا مهدی الهی قمشه ای تشویق کرد. به خدمت این دو بزرگوار مشرف حاصل کردم ولی هر یک به علت کثرت مشاغل و مشاغل، از تقبل درس دیگری برای ما امتناع فرمودند.

در نگاهی فراگیر به کتاب حاضر، این ویژگیها را در

می‌یابیم:

- این مجموعه با نمایش شیوه تحصیل و تدریس اساطین حوزه‌ها، طلاب را با نحوه زندگی طلبگی، جدیت و کار و تلاش آنها آگاه می‌کند زیرا که گفته‌اند: ره چنان رو که رهروان رفتند. از طرفی تعبیرات و عبارات حضرت استاد - دام ظلّه العالی - تابلوی عبرتی است فراوری نویسندگان و گویندگان. در این اثر بیش از هر چیز خوبیها دیده می‌شود:

پیر ما هیچ خطا در قلم صنع ندید

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

و اگر به مذمت یا ذکر نقطه ضعفی ناچار شده، حیثیت افراد

را حفظ کرده و نامشان را نبرده است (بنگرید: ص ۲۲۰، ۲۵۲ و

۴۱۷)

- این اثر علاوه بر معرفی عالمان بزرگ معاصر، مایه اعتبار و

سند ارزشمندی است برای شناسایی پیشینه پربار حوزه علمیه

تهران و قم.

- نگاهی به فهرست کتابها - در پایان این کتاب - نشان می‌دهد

که تا چه اندازه کتابهای مهم، و گاه منتشر نشده به تناسب در این

اثر، به گونه‌ای - مطرح و معرفی شده است.

- چند زندگینامه خود نوشت مثل زندگینامه آیه الله ملا محمد

آملی، آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی و استاد علامه حسن

زاده آملی، از ویژگیها این اثر است.

- در این کتاب، به تناسب، مسائل تاریخی و سیاسی، نکات

ناب علمی، عرفانی، تفسیری و اشعار و تعابیر نغز و ناب ادبی

مطرح شده است.

- علاوه بر این دوازده ستاره آسمان معرفت، از باب تطفل و

استطراد گوشه‌هایی از شرح حال برخی شخصیتها، همچون

سید احمد کربلایی، مرحوم محقق حاج شیخ محمد حسین

اصفهانی، علامه سید محمد حسن الهی طباطبایی، آیه الله حاج

سید علی قاضی، آیه الله شیخ عبد النبی نوری، آیه الله سید

حسین بادکوبه‌ای، ملا حسینقلی همدانی و ملا احمد نراقی، در

این اثر آمده است.

در پایان کتاب حدود ۴۰ صفحه فهرستهای راهنما ارائه شده

است، مانند فهرست آیات، احادیث، ادعیه، اعلام، کتب،

امکنه که می‌تواند پژوهشگران را یاری رساند.

«بر این منوال، بارها به این دو بزرگوار مراجعه کردم و جواب همان بود ... پس از چند روز دوباره با انفعال به خدمت استاد الهی قمشه‌ای رسیدم، ایشان چون مشاهده فرمودند که شوق من به درس فوق طوق من است، این بار از من در مورد شهرم و کوچ کردنم به تهران و مدت اشتغال به تحصیلم و مدرسه محل اقامتم در تهران پرس و جو فرمود و از من چند روزی مهلت خواست.

«پس از گذشت آن چند روز تفضل کرده تدریس حکمت منظومه متاله سبزواری را تقبل فرمود ... پس از حصول مؤانست در محضر والایش، شبی پس از درس، کاری که در غیابم جهت اطمینان و یقین در موردم انجام داد حکایت کرد و گفت: وقتی ابرام و اصرار تو را برای تدریس مشاهده کردم روزی در غیاب تو به مدرسه حاج ابوالفتح آمده از طلاب مدرسه در مورد راه و روش در کارها و اشتغال به تحصیل پرس و جو نمودم. آنها در تصریح به حسن سیرت و شدت ولع شما به اقتنای معارف و اکتساب علوم متفق و یکزبان بودند. با این حال بعد از مراجعه به منزل به قرآن کریم تفأل زده، جهت پذیرفتن درس استخاره کردم، این آیه کریمه تالوئه کرد: و مآرزقناهم ینفقون. «(۴۱۹-۴۱۷)

آیه الله حسن زاده آملی سپس خاطره‌ای بسیار جالب نقل فرموده است:

«استاد شعرانی - رضوان الله تعالی علیه - در احیای نفوس مستعدّه جدّاً اهتمام داشتند. از تعطیلی تنفر داشتند و دیگران را نیز از آن متنفر می‌نمودند ... روزی از روزهای زمستان که برف سنگین و سهمگین تماشایی، آن کوی و برزن را هموار کرده بود که گویی شاعر در وصف باریدن آن برف گفته:

در لحاف فلک افتاده شکاف

پنبه می‌بارد از این کهنه لحاف

برای حضور در مجلس درس، دو دل بودم ... ؛ بالأخره براه

افتادم و برهه‌ای از زمان بر در سرایش مکث کردم و با انفعال

حلقه بر در زدم، چون به حضورش مشرف شدم عذر خواهی

کردم که در چنین سرمایی مزاحم شدم. فرمودند: از مدرسه تا

بدینجا که آمدی، آیا گدایان کنار خیابانها و کوچه‌ها امروز را

تعطیل کردند؟ عرض کردم: بازار کسب و کار آنان در چنین

روزهای سرد، گرم است فرمودند: گداها دست از کارشان

نکشیدند، ما چرا تعطیل کنیم؟ ... «(ص ۴۲۴-۴۲۵)